



نعمانی و مصاور غیبت (بررسی غیبت نعمانی)

محمد جواد شبیری زنجان

اشاره

در ادامه معرفی ابو عبدالله نعمانی، مؤلف کتاب الغیبه، پس از بررسی آثار وی و سخن، درباره تفسیر منسوب به او، نسبت این کتاب را به وی بررسی کرده، و این کتاب را از زاویه‌های مختلف بررسی کردیم. در این بخش، از دو کتابی که به اشتباه به نعمانی منسوب شده یاد کرده، و منشأ این اشتباه را توضیح می‌دهیم. سپس به معرفی نوۀ دختری نعمانی، وزیر مغربی می‌پردازیم. همچنین ترجمه نجاشی را درباره وی و درباره دایی پدرش، هارون بن عبدالعزیز کاتب نقل کرده، و آن را توضیح می‌دهیم. با ترجمه رساله‌ای از وزیر مغربی در شرح حال خود و خاندانش و ذکر نکاتی درباره این رساله، بخش از تحقیق را پایان می‌بخشیم.



دو کتاب که به اشتباه به نعمانی منسوب شده است:

پاره‌ای از کتاب‌های فهرست و کتابشناسی، کتاب جامع الأخبار و نشر اللثالی در حدیث را به نعمانی نسبت داده‌اند.^۱ این نسبت، ظاهراً برگرفته از کلام مرحوم صاحب روضات است. وی در ترجمه نعمانی، به نقل دو عبارت از مقدمه بحار الانوار پرداخته که در یکی آمده است:

«و کتاب جامع الأخبار^۲، کتاب الغیبه للشیخ الفاضل الکامل الزکی محمد بن ابراهیم

۱. ایضاح المکتون، ج ۱ ص ۳۵۰ و ج ۲، ص ۶۲۴؛ هدیه العارفین، ج ۲، ص ۴۶؛ معجم المؤلفین، ج ۸ ص ۱۹۵.
۲. در این جا حرف عطفی دیده نمی‌شود؛ لذا احتمال دارد که به گمان صاحب روضات، مرحوم مجلسی، جامع الأخبار را همان کتاب الغیبه می‌داند؛ البته این احتمال بعید است و مؤلفان کتب فهارس هم عبارت را این گونه نفهمیده‌اند.

النعمانی رحمه الله تلمیذ الكلینی». در عبارت دوم آمده:

« کتاب نثر اللثالی و کتاب جامع الأخبار من اجل الكتب»^۱.

مرحوم محدث نوری، با اشاره به دو عبارت مقدمه بحار، تحریفاتی را که در نقل صاحب روضات دیده می‌شود، یادآور شده است.^۲ از دو عبارت بحار به روشنی بر می‌آید که این دو کتاب به نعمانی منسوب نیست. حال، چه چیز سبب که چنین برداشت نادرستی از این دو عبارت شده است؟

برای توضیح منشأ احتمالی این اشتباه، باید به دو عبارت مقدمه بحار اشاره کرد. در مقدمه بحار، در فصل نخست - که به معرفی منابع بحار و مؤلفان آنها اختصاص دارد - نام کتاب جامع الأخبار آمده است. در آنجا، حدود ۶ سطر احتمالات گوناگون درباره مؤلف کتاب، نقل و بررسی شده، و سپس آمده است: «و کتاب الغیبه للشیخ الفاضل الكامل الزکی محمد بن ابراهیم النعمانی تلمیذ الكلینی»^۳.

مقایسه این عبارت با عبارتی که در روضات نقل شده، این احتمال را در ذهن می‌آورد که صاحب روضات، به این متن مفصل مراجعه نکرده است، بلکه به متنی رجوع کرده که در آن تنها نام منابع بحار و مؤلفان آنها درج شده و بحث‌های مربوط به احتمالات مؤلف جامع الأخبار از آن حذف شده است؛ لذا گمان کرده که جامع الأخبار مانند کتاب الغیبه، تألیف نعمانی است.

انتساب نثر اللثالی به نعمانی، از اشتباهی افزون بر این اشتباه نشأت گرفته است. مرحوم مجلسی در فصل دوم مقدمه بحار - که به تبیین اعتبار منابع کتاب

۱. روضات الجنات، ج ۶، ص ۱۹۵. صاحب روضات تنها به نقل این دو عبارت پرداخته است. ظاهر این امر نشانگر آن است که وی تألیف هر دو کتاب، توسط نعمانی را به علامه مجلسی نسبت می‌دهد؛ ولی این احتمال هم وجود دارد که وی تنها جامع الأخبار را تألیف نعمانی دانسته، و نقل عبارت دوم تنها برای بیان این نکته بوده که به گفته علامه مجلسی، جامع الأخبار از «اجل الكتب» است، فهرست نویسان از عبارت روضات، همان برداشت نخست را داشته‌اند.

۲. خاتمه مستدرک، ج ۳ (مستدرک الوسائل ج ۲۱)، ص ۲۷۱.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۳.

اختصاص دارد- درباره کتاب *عوالی اللثالی*^۱ آورده که چون مؤلف این کتاب، سره را از ناسره جدا نساخته، تنها پاره‌ای از منقولات آن در بحار آمده است. سپس می-گوید: «ومثله کتاب نثر اللثالی و کتاب جامع الأخبار و کتاب النعمانی من اجل الکتب، قال الشيخ المفید فی ارشاده...» (این جا عبارت مرحوم مفید در مدح کتاب *الغیبه نعمانی* نقل شده است).^۲

گویی در نسخه مرحوم صاحب روضات از بحار، عبارت «و مثله» نبوده، یا وی به این عبارت توجه نکرده است؛ لذا گمان کرده عبارت «من اجل الکتب» درباره کتاب *نثر اللثالی* و *جامع الأخبار* است و چون *جامع الأخبار* را از مرحوم نعمانی پنداشته، به قرینه سیاق، *نثر اللثالی* را هم تالیف همو دانسته است.

به هر حال، این برداشت از عبارت بحار اشتباهی آشکار است. در این عبارت، مرحوم مجلسی کتاب *نثر اللثالی* را همچون *عوالی اللثالی* می‌داند که تنها به نقل برخی روایات آن بسنده کرده است. در فصل نخست هم تصریح کرده که این دو کتاب، هر دو، تالیف ابن ابی جمهور احسائی است.^۳

جمله «کتاب النعمانی من اجل الکتب» جمله‌ای مستقل و شامل مبتدا و خبر است، و عطف آن به قبل عطف جمله به جمله است. عبارت «جامع الأخبار» هم به احتمال زیاد، بر «نثر اللثالی» عطف شده است و وصف «من اجل الکتب» به آن ربطی ندارد. مدح شیخ مفید هم - که پس از آن نقل شده - تنها درباره کتاب نعمانی است، نه کتاب *جامع الأخبار*.

۱. در نام این کتاب، عوالی- به عین مهمله- صحیح است. ر. ک: خاتمه مستدرک ج ۱ (مستدرک الوسائل، ج ۱۹) ص ۳۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۱، گفتنی است که در نقل صاحب روضات عبارت «و کتاب النعمانی» نیامده است، لذا این احتمال وجود دارد که در نسخه صاحب روضات از بحار، حرف عطف «و» قبل از «کتاب النعمانی» نیامده یا صاحب روضات به این حرف توجه نکرده است؛ لذا «کتاب النعمانی» را توضیح جامع *الأخبار* دانسته و آن را برای اختصار، حذف کرده است. این احتمال با احتمالی که در آغاز گفتیم (که شاید صاحب روضات پنداشته که مرحوم مجلسی، *جامع الأخبار* را همان کتاب *الغیبه* می‌داند)، سازگار است.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۳.

به هر حال، نثر اللثالی نگاشته ابن ابی جمهور احسانی است و درباره مؤلف جامع الأخبار احتمالاتی ذکر شده^۱ و قطعاً هیچ یک از این دو، اثر نعمانی نیست.

خاندان نعمانی

از خاندان نعمانی آگاهی بسیاری در دست نیست. تنها می‌دانیم که نوه دختری وی، ابولقاسم وزیر مغربی، حسین بن علی بن حسین از دانشمندان بنام و سیاستمداران عصر خویش بوده است. نام وی در کتب تاریخی آن دوران بسیار آمده و محور بسیاری از حوادث آن زمان بوده است. شرح حال وی در مصادر تراجم و تاریخ به تفصیل آمده است. نخستین ترجمه احوال وی در رجال نجاشی دیده می‌شود.^۲

مهم‌ترین مصدر در شرح حال وی کتاب *بغیة الطلب فی تاریخ حلب* اثر ابن عدیم کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جرادة (متوفای ۶۶۰ق) است.^۳ به ویژه، رساله‌ای از وزیر مغربی در این کتاب نقل شده که حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره حیات و خاندان وزیر است.^۴ یادداشت پدر وزیر درباره وی، گزارش جالب دیگر این کتاب است.^۵

در مصادر متأخر هم ترجمه وی بسیار ذکر شده که از مفصل‌ترین آنها ترجمه او در *اعیان الشیعه* است. در این کتاب، دو بار ترجمه وی آمده است: یکی در ذیل نام حسین^۶ و دیگری - به اشتباه - در ذیل نام علی بن الحسین که در برگیرنده

۱. جامع الأخبار، بارها به چاپ رسیده و هیچ ارتباطی بین این کتاب و نعمانی نیست. درباره مؤلف این کتاب به ویژه ر.ک: *الذریعة*، ج ۵، ص ۳۳.

۲. البته در پاره‌ای از مصادر پیشین، به نام وزیر مغربی اشاره شده است که از آنها می‌توان در ترجمه احوال وزیر مغربی بهره گرفت؛ مانند مجالس ایلیا مطران نصیبین کتاب *المجالس السبعة* التي وقعت بین الوزير و بین مطران ایلیا الذی فی نصیبین تاریخ المسیحی و... ر.ک: *الوزير المغربي*، ص ۲۴۳. هیچ یک از این مصادر، مغربی را ترجمه نکرده است.

۳. *بغیة الطلب*، ج ۶، ص ۲۵۳۲-۲۵۵۵.

۴. همان، ص ۲۵۳۵؛ *الوزير المغربي*، ص ۱۹۸.

۵. *بغیة الطلب*، ص ۲۵۳۷.

۶. *اعیان الشیعة*، ج ۶، ص ۱۱۱-۱۱۶.

اطلاعات تازه و گرانبهایی است.^۱ در مصادر جدید نیز دربارهٔ وزیر مغربی، سخن به میان آمده که ما تنها به نام یک کتاب و جملهٔ مورد نظر آن بسنده می‌کنیم:

الوزير المغربي ابوالقاسم الحسين بن علي، العالم الشاعر النائر النائر، درسه فی سیرته و اوجه ما تبقى من آثاره این کتاب، تألیف دکتر احسان عباس، با نام، پژوهش‌های تازه در مقدمه آن، به آثار چاپ شده وزیر مغربی اشاره شده است.

در این نوشته به ارائه شرح حال تفصیلی وزیر مغربی نیازی به نظر نمی‌آید؛ از این رو تنها به نقل عبارت رجال نجاشی دربارهٔ وی و یکی از خویشاوندان وی و نیز نقل بخش‌هایی از رسالهٔ وزیر مغربی و یادداشت پدر وی بسنده می‌کنیم. در بخش بعدی این نوشته پاره‌ای اطلاعات جدید دربارهٔ وزیر مغربی و خاندان وی می‌آوریم. سپس برخی اشتباهات دربارهٔ وی را تصحیح کرده و نظرات تفسیری وی را به طور کامل نقل می‌کنیم.

ترجمه وزیر مغربی در رجال نجاشی

ابوالعباس نجاشی در رجال خود آورده است:

الحسين بن علي بن الحسين بن محمد بن يوسف الوزير ابوالقاسم المغربي من ولد بلاس بن بهرام جور، و امه فاطمه بنت ابي عبد الله محمد بن ابراهيم بن جعفر النعماني شيخنا صاحب كتاب الغيبة. له كتب... توفي رحمه الله يوم النصف من شهر رمضان، سنة ثمان عشرة و اربع مائة.^۲

دو بخش از این، عبارت، نیازمند توضیح است:

بخش اول: ممکن است از عبارت «من ولد بلاس بن بهرام جور» برداشت شود که بلاس، فرزند بلافاصل بهرام گور است؛ ولی بلاس با دو یا سه واسطه به بهرام گور می‌رسد، ابن عدیم، نسب وزیر مغربی را از خط وی و نیز از خط پسرش، عبدالحمید نقل کرده^۳ است. به نوشتهٔ وزیر مغربی، بلاش (که ظاهراً همان بلاس

۱. همان، ج ۸، ص ۱۸۷.

۲. رجال نجاشی، ص ۶۹، رقم ۱۶۷.

۳. بغية الطلب، ج ۶، ص ۲۵۳۲.

است) ^۱، فرزند فیروز بن یزدجرد بن بهرام جور ^۲ است. عبدالحمید، نام وی را فلاش (که گویی تلفظ دیگر بلاش است) ^۳ ضبط کرده و او را فرزند جاماسف ^۴ بن فیروز بن یزدجرد ^۵ بن بهرام جور دانسته است. این نقل، درست تر به نظر می‌رسد. ^۶ بهرام گور (بهرام پنجم) پانزدهمین پادشاه ساسانی است. فرزند وی (یزگرد دوم) شانزدهمین، نوۀ وی (پیروز اول)، هجدهمین و فرزند پیروز (جاماسب)، بیست و یکمین پادشاه ساسانی بوده‌اند. یزگرد دوم هم فرزندی به نام بلاش داشته که پس از برادرش (پیروز) به پادشاهی رسیده ^۷ است. و ظاهراً بلاش - که در نسب وزیر مغربی آمده - نوۀ برادر وی است.

صاحب قاموس الرجال به اشکال کلام نجاشی توجه کرده و گفته است:

«بلاس، فرزند بهرام نیست؛ بلکه فرزند فیروز بن یزدجرد بن بهرام است. بلاس، عمومی انوشیروان بوده و ساباط مدائن را بنا نهاده است. اصل ساباط، بلاس آباد

۱. بلاس می‌تواند تعریب بلاش باشد. حرف شین در هنگام تعریب معمولاً به سین تبدیل می‌شود؛ همچون نیشابور (معرب نیشابور)، سابور (معرب شاپور) سابری (معرب شاپوری)، قاسان (معرب کاشان).

۲. در نسخه چاپی بغیة الطلب بین بهرام و جور، حرف «بن» افزوده شده که تحریفی است آشکار. شبیه این تحریف، در تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۰۵ هم دیده می‌شود.

۳. بلاش - که گاه به شکل ولاش هم نقل شده - و نیز با فلاش می‌توانند تلفظ‌های گوناگون یک واژه باشند. حروف «ب»، «ف»، «و» و نیز «پ» که همگی از حروف لبی هستند، بسیار به یکدیگر تبدیل می‌شوند؛ همچون پهلوی و بهلوی و فهلوی باد در ایران باستان در اصل و اته و تاب از ریشه تاومی باشد (فرهنگ معین، مقدمه، صفحه بیست و یک و بیست و سه) گفتنی است که در تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۰۵ به جای این نام، ملاس ذکر شده که تحریف است.

۴. ابن خلکان، با واسطه از خط وزیر مغربی، نسبت وی را نقل کرده است. در آن نقل به جای جاماسف، جاماس آمده که شاید از باب اختصار باشد (وقایع الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۲) این نام در برخی نقل‌ها به جای ناسیف و خانیاشف تحریف شده است (بغیة الطلب ج ۶، ص ۲۵۳۲-۲۵۴۲)؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۰۵.

۵. در نسخه چاپی بغیة الطلب، «یزدجرد» به «یزدجرد» تحریف شده است.

۶. زیرا در چند نقل، نام جاماسف (که همان جاماسب است) هر چند به شکل محرف - آمده است.

۷. در گزارش شاهان ساسانی، به نقل فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۰۲ اعتماد ورزیدیم. گفتنی است که گاهی در شمارش شاهان ساسانی اختلافی دیده می‌شود که گویی از عدم شمارش برخی که مدت اندکی پادشاهی کرده‌اند، یا یک بار شمردن کسانی که دوبار به سلطنت رسیده‌اند، نشأت می‌گیرد؛ مثلاً مسعودی در التیبه و الاشراف، ص ۸۷-۹۰، پادشاهان ساسانی را سی نفر شمرده؛ ولی در فرهنگ معین، این رقم به ۳۷ نفر رسیده است. طبق نقل مسعودی، بهرام گور، شاه چهاردهم، یزدگرد دوم، شاه پانزدهم، فیروز، شاه شانزدهم و بلاش، شاه هفدهم بوده‌اند و جاماسب هم در شمار پادشاهان ساسانی نیامده است.

بوده که در اثر تخفیف و تعریب، به شکل ساباط در آمده است.^۱

نسبی که صاحب قاموس الرجال برای بلاس بیان کرده، همان نسبی است که از خط وزیر مغربی نقل شده است و گفتیم به احتمال زیاد، جاماسپ، از این نسب افتاده است. در هر حال، عموی انوشیروان^۲ (بلاش) پادشاه نوزدهم ساسانی است که غیر از بلاش، جد وزیر مغربی است. بلاش جد وزیر، برادر زاده یا نوۀ برادر وی بوده است.

صاحب قاموس الرجال، کلام نجاشی را در این جا اشتباه می‌داند؛ ولی احتمال دارد نجاشی - با توجه به اختلاف در نسب بلاس - وی را از باب اختصار در نسب، بلاس بن بهرام جور خوانده است؛ بنابراین نمی‌توان حکم قطعی به اشتباه نجاشی صادر کرد.

بخش دوم: رجال نگاران، درباره کلمۀ «شیخنا» در این عبارت بحث کرده‌اند. در خلاصۀ علامه حلی، عین عبارت نجاشی که بیشتر نقل کردیم، آمده است.^۳ البته از «صاحب کتاب الغیبه» تا پایان، نام کتاب‌ها برای اختصار حذف شده است. برخی رجالیان بر نقل علامه اعتراض کرده‌اند که اگر وزیر مغربی استاد نجاشی باشد، نمی‌تواند استاد علامه حلی باشد.^۴ برخی هم گفته‌اند که نقل این عبارت در خلاصۀ علامه بدون حذف «شیخنا» این اشکال را پدید آورده است.^۵

صاحب قاموس الرجال به درستی یادآور شده که کلمۀ «شیخنا» در کلام نجاشی همچون عبارت «صاحب کتاب الغیبه» که پس از آن آمده، درباره نعمانی است، نه وزیر مغربی. واژه «شیخنا» هم به معنای شیخ طائفنا است.^۶ بنابراین کاربرد این واژه از سوی علامه حلی هیچ اشکالی ندارد.^۷

نگارنده تصور می‌کند با این که اشکال رجال نگاران به علامه حلی به شکلی که

۱. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۹۸ و نیز ر. ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۸۷، ذیل ساباط کسری.

۲. انوشیروان، فرزند قباد اول فرزند پیروز اول، و بلاش پادشاه، برادر پیروز و عموی پدر انوشیروان بوده است.

۳. خلاصۀ الاقوال، ص ۲۹-۵۳.

۴. حاوی الاقوال، ج ۳، ص ۶۰ و به نقل از آن در تنقیح المقال ج ۱، ص ۲۹۹۶/۳۳۸ و نیز ر. ک: منتهی المقال، ج ۳، ص ۶۰.

۵. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۲.

۶. استعمال «شیخنا» در این معنا استعمال مجازی نیست؛ بلکه مراد از ضمیر «نا»، طائفه ما فرض شده است، نه هم درسان ما. تعیین مرجع ضمیر، به حقیقت و مجاز ارتباطی ندارد. شبیه این استعمال، درباره «شیخنا» در

رجال نجاشی، ص ۱۰۶۴/۳۹۸ دیده می‌شود. ر. ک: قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۰۳.

۷. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۹۷.

ذکر کرده‌اند ناتمام است، می‌توان اشکال را به گونه‌ی دیگری بیان کرد. توضیح این که بخش نخست خلاصه‌ی علامه حلی ویژه پذیرفته‌شدگان از راویان است.^۱ در ترجمه وزیر مغربی هیچ توثیق یا وصف مدح‌آمیز دیده نمی‌شود؛ لذا به نظر می‌رسد علامه حلی وصف «شیخنا» را به وزیر مغربی مربوط دانسته است. این احتمال وجود دارد که علامه حلی در این ترجمه، به اصل رجال نجاشی مراجعه نکرده، بلکه به نقل استاد خود احمد بن طلوس از رجال نجاشی در حل الاشکال اعتماد کرده^۲ است. چون در این نقل، برای اختصار، «صاحب کتاب الغیبه» حذف شده بود، علامه حلی گمان کرده که کلمه «شیخنا» به صاحب ترجمه مربوط است و به این دلیل که آن را به معنای شیخ طائفة امامیه دانسته - که عبارت بسیار مهمی در مدح، بلکه توثیق راوی است - نام حسین بن علی مغربی را در بخش اول رجال خود درج کرده است.

آثار وزیر مغربی در رجال نجاشی

وزیر مغربی چندین اثر تألیف کرده که بیشتر آنها در رجال نجاشی آمده است. ما در این جا ضمن شمارش آثار وی، درباره‌ی برخی از آنها توضیحاتی می‌افزاییم:

۱. خصائص علم القرآن

ابن شهر آشوب در معالم العلماء گوید:

«ابوالقاسم المغربي الوزير، له كتاب المصابيح في تفسير القرآن».^۳

صاحب ریاض العلماء پس از نقل این عبارت، اشاره کرده که ظاهراً این کتاب، همان خصائص علم القرآن است.^۴ او هیچ دلیلی برای این ادعا نیاورده است. درباره‌ی

۱. عبارت مقدمه خلاصه‌ی علامه چنین است: «و لم نطل الكتاب بذكر جميع الرواة بل اقتصرنا على بخشین منهم و هم الذین اعتمد علی روایتهم و الذین توقف عن العمل بنقلهم ... رتبته علی بخشین و خاتمه، الاول: فیمن اعتمد علی روایتہ او ترجح عندی قبول قوله». (ص ۲ و ۳) عبارت «ترجح عندی قبول قوله» خالی از ابهام نیست و گویی مراد، کسانی هستند که اماره وظیفه بز وثاقت وی وجود دارد. با مراجعه به اصل رجال علامه، به نظر می‌رسد که دایره این اماره ظفیه بسیار گسترده است. تفضیل این بحث در این گفتار نمی‌گنجد. به هر حال به نظر می‌رسد که عبارت مدح‌آمیز ترجمه وزیر مغربی - که ذکر نام وی را در بخش نخست خلاصه موجه می‌کند همین وصف «شیخنا» است.

۲. تبیین ارتباط حل الاشکال و خلاصه الاقوال، به پژوهشی مستقل نیازمند است.

۳. معالم العلماء، ص ۹۵۲/۱۳۸.

۴. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۴۶.

اتحاد و عدم اتحاد این دو کتاب نمی‌توان داوری روشنی ارائه کرد. نام خصائص علم القرآن، این احتمال را به نظر می‌آورد که این کتاب، در علوم قرآن (که از مبانی دانش تفسیر است)، نگارش یافته باشد، نه در علم تفسیر.

به هر حال، ابن عدیم کتابی در تفسیر قرآن به وزیر مغربی نسبت داده که ظاهراً همان کتاب *المصایح* است. وی درباره این کتاب گوید: «احسن فیه علی اختصاره»^۱ وزیر مغربی در رساله خود از املاهای چندی که در تفسیر قرآن و تأویل آن داشته خبر می‌دهد.^۲ شاید کتاب تفسیر قرآن وی و احیاناً کتاب *خصائص علم القرآن* از همین املاها فراهم آمده است.

این تفسیر اکنون در دست نیست؛ ولی ظاهراً در اختیار شیخ طوسی بوده؛ زیرا وی، در کتاب تبیان از وزیر مغربی فراوان مطلب نقل می‌کند. در بخش بعدی این گفتار، دیدگاه‌های تفسیری وی را خواهیم آورد.

۲. اختصار اصلاح المنطق

این کتاب که *المنخل* نام داشته^۳، از ثمرات اقامت وزیر مغربی در مصر بوده است. پدر وزیر مغربی در پشت نسخه این کتاب (ضمن اشاره به تاریخ ولادت و تلاش فرزندش برای دانش‌اندوزی در سنین کودکی) می‌افزاید:

وی این کتاب را مختصر کرده، و در این اختصار، به حد نهایت رسید تمام فوائد کتاب را در آن جای داد و هیچ یک از الفاظ کتاب را از دست نداد. تنها برای اختصار، برخی ابواب کتاب را دگرگون ساخت و هر نوع را در جای مناسب خویش قرار داد. پس از اختصار این کتاب، نظم آن را به وی یادآور شدم. او آن را آغاز نمود و چند ورق آن را یک شبه به انجام رساند. تمام این کارها پیش از این بود که هفده سال را به پایان رساند.^۴

مؤلف، این کتاب را بر ابوالعلاء معری عرضه داشت. ابوالعلاء آن را پسندیده و در مدح آن *رسالة اغریضیه* را برای وی فرستاد.^۵

۱. *بنیة الطلب*، ج ۶ ص ۲۵۳۳

۲. همان، ص ۲۵۳۶.

۳. *الدخیره فی محاسن اهل الجزیره*، القسم الرابع، المجلد الثاني، ص ۴۷۶.

۴. همان؛ ص ۲۵۳۷.

۵. همان، ص ۲۵۳۳. درباره این کتاب به ویژه ر. کک: *الوزیر المغربي*، ص ۲۴.

۳. اختصار غریب المصنف
۴. رساله فی القاضی و الحاکم
۵. کتاب اللاحق بالاشتقاق
۶. اختیار شعر ابی تمام
۷. اختیار شعر التجری (البحتری)
۸. اختیار شعر المتنبی و الطعن علیه

به جز این کتاب‌ها، آثار دیگری به دست وزیر مغربی نگارش یافته است؛ از جمله، کتاب ایناس در علم نسب و کتاب *ادب الخواص* که هر دو به چاپ رسیده است. متن‌های پراکنده‌ای از آثار مفقود وی در کتاب *الوزیر المغربي* نقل شده است، در این کتاب اشعار بازمانده از دیوان شعر وی نیز گردآوری و تنظیم شده است.

ترجمه خویشاوند وزیر مغربی در رجال نجاشی

نام وزیر مغربی، در رجال نجاشی در ترجمه هارون بن عبدالعزیز دیده می‌شود. متن این ترجمه چنین است:

هارون بن عبدالعزیز، ابو علی الارجنی (الاورجی ظ) الکتاب مصری کان وجهاً فی زمانه. مدحه المتبئی و له ابن اسمه علی و کان حسن التخصیص (التخصص) بمذهبتنا و هو جد ابی الحسن علی بن الحسین المغربي الکاتب والد الوزیر ابی القاسم. له کتاب الرد علی الواقفه.^۱

نقل کلام علامه مامقانی و اعتراض صاحب قاموس الرجال

صاحب *تنقیح المقال*، علی بن هارون بن عبدالعزیز را در کتاب خود نام برده و می‌افزاید:

دریارة وی تنها به عبارت نجاشی «له ابن اسمه علی» دست یافته‌ام؛ اما عبارت «و کان حسن التخصیص بمذهبتنا»، ظاهراً به پدر وی (صاحب ترجمه در رجال نجاشی) مربوط است.^۲

۱. رجال نجاشی، ص ۱۱۸۳/۴۳۹.

۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۵۵۲/۳۱۴.

صاحب قاموس الرجال در اعتراض به این کلام، می‌گوید:

جمله «و كان حسن التخصیص بمذهبننا» به علی بن هارون بن عبدالعزیز مربوط است؛ و گرنه ذکر نام علی، بدون توضیح اضافی لغو و از وظیفه رجالی بیرون است؛ زیرا عالم رجالی همچون عالم نسب نیست که تنها به ذکر طبقات افراد بپردازد. احتمال دارد گفتار بعدی نجاشی «و هو جد ابي الحسن المغربي والد الوزير ابي القاسم نیز به وی بازگردد. عبارت «له كتاب» که درباره هارون بن عبدالعزیز صاحب ترجمه است، مانعی از سخن ما نیست (که عبارات پیشین را درباره پسر وی، علی دانستیم)؛ زیرا ارتباط این عبارت به صاحب ترجمه با قرینه بوده است. از سوی دیگر، فصل این کلام (و عدم ذکر حرف عطف در آغاز آن) نیز، دلیلی است بر درستی سخن ما.^۱

بررسی کلام صاحب قاموس الرجال

در بررسی این کلام به دو روش می‌توان بحث کرد: نخست، نگرش کلی این کتاب به رجال نجاشی بررسی شود. روش دوم، تنها درباره ترجمه بالا تحقیق شود. درباره روش نخست، اشاره می‌کنیم که این نگرش به کتاب رجال نجاشی، در فهم عبارات کتاب بسیار مهم است و در تراجم بسیاری ما را بر آن می‌دارد که تفسیر خاصی از عبارات کتاب ارائه دهیم. تفصیل این سخن، گفتاری مستقل می‌طلبد. در اینجا تنها به ذکر نکاتی چند در اثبات نادرستی این نگاه به رجال نجاشی بسنده می‌کنیم:

اول: در آغاز جزء دوم رجال نجاشی، این کتاب چنین معرفی شده است:

كتاب فهرست أسماء مصنفي الشيعة و ما ادرکنا من مصنفاتهم و ذکر طرف من کناهم والقابهم و منازلهم و انسابهم و ما قبل فی کل رجل منهم من مدح او ذم.^۲

کلمه «انسابهم» در این عبارت نشان می‌دهد که نجاشی هنگام تالیف، انساب

۱. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۵۹۹.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۱۱.

راویان را در نظر داشته است. بنابراین وی تنها هدف رجالی را دنبال نمی‌کرده است. دوم: با مراجعه به رجال نجاشی، در می‌یابیم که مؤلف، عنایت ویژه‌ای به ذکر خانواده راویان داشته است، در نزدیک به یک پنجم ترجمه‌ها از پدر برادر، جد، عمو، دایی، فرزند، ... یاد کرده است؛ بلکه گاه، دایره این خویشاوندان به شوهرخاله هم گسترش یافته است.^۱ این یادکردها، غالباً همراه توضیحی درباره افراد وابسته بوده و چه بسا برای بهتر شناساندن صاحب ترجمه صورت گرفته است؛ ولی همیشه چنین نبوده و خویشاوندان بدین هدف ذکر نشده‌اند؛ برای نمونه در ترجمه عبیدالله بن احمد بن نهیک می‌خوانیم: «و آل نهیک بالكوفه بیت من اصحابنا منهم عبدالله بن محمد و عبدالرحمن السمریان و غیرهما.»^۲ در ترجمه محمد بن سماعه نیز آمده است: «والد الحسن و ابراهیم و جعفر وجد معلی بن الحسن»^۳ اگر هدف، تنها شناسایی محمد بن سماعه بود آوردن این همه نام ضرورتی نداشت.

در ترجمه معلی بن خنیس، هم‌چنین ذکر شده: «و ابن اخیه (اخته) عبدالحمید بن ابی الدیلم»^۴. بی‌تردید، معلی بن خنیس بسیار نامورتر از عبدالحمید بن ابی الدیلم است و نباید او را با ابن ابی الدیلم معرفی کرد. به نظر می‌رسد ذکر تمام این مطالب، از این روست که یادکرد خویشاوندان راوی، هدف مستقلی برای نجاشی بوده است و نیازی نیست به هدف دیگری برای آن بیندیشیم؛ بنابراین، آوردن جمله «و کان خاله علان الکلینی الرازی» در ترجمه دانشمند نامی شیعی محمد بن یعقوب الکلینی به روشنی توجیه می‌شود.^۵

سوم: رجالیان، گاه ضمن ترجمه به توضیح علت لقب یا کنیه راوی می‌پردازند. آوردن جمله «و له ابن اسمہ علی» در این ترجمه می‌تواند برای توضیح کنیه ابوعلی باشد. جالب است که این جمله، تنها یک بار دیگر در رجال نجاشی دیده می‌شود، آن هم در ترجمه موسی بن عمر بن یزید بن ذبیان. در این ترجمه، پس

۱. همان، ص ۴۲۱/۱۵۹.

۲. همان، ص ۶۱۵/۲۳۲.

۳. همان، ص ۸۹۰/۳۲۹.

۴. همان، ص ۱۱۱۶/۴۱۷.

۵. همان، ص ۱۰۲۶/۳۷۷.

از ذکر کنیه ابو علی می‌افزاید: «و له ابن اسمه علی و به کان یکتبی^۱». بنابراین نیازی نیست جمله «کان حسن التخصیص بمذهبننا» را با فرزند صاحب ترجمه مربوط دانست. به طور کلی، همان گونه که مرحوم مامقانی متذکر شده، ظهور نخستین این گونه تعابیر، این است که به صاحب ترجمه مرتبط است و تا قرینه روشنی بر خلاف آن نیابیم، نباید از این ظهور دست برداریم.

درباره روش دوم (بحث از خصوص ترجمه هارون بن عبدالعزیز در رجال نجاشی) هم نخست به این نکته می‌پردازیم که نه هارون بن عبدالعزیز و نه فرزند وی (علی)، هیچ یک، جد پدر وزیر مغربی نبوده‌اند، بلکه هارون بن عبدالعزیز، دایی پدر وی و علی بن هارون پسر دایی پدرش بوده است؛ همان گونه که در رساله وزیر مغربی بدان تصریح شده است.^۲

به نظر می‌رسد در نسخه موجود رجال نجاشی، کلمه «جد» محرف «خال» باشد با چسبیدن الف و لام «خال» به یکدیگر، هنگام کتابت، این کلمه بسیار شبیه «جد» شده و، تحریف یکی به دیگری کاملاً طبیعی است. این امر، نشان می‌دهد جمله فوق، به هارون بن عبدالعزیز مربوط است، نه به پسر وی (علی). بر فرض که این جمله را اشتباهی از نجاشی بدانیم، همین اشتباه هم تأییدی است بر ارتباط آن به هارون بن عبدالعزیز، زیرا اشتباه گرفتن دایی به جد بسیار معقول‌تر از اشتباه پسر دایی با جد است.

خلاصه سخن این که هیچ قرینه‌ای در کار نیست که ما را از ظهور ابتدایی کلام نجاشی باز دارد؛ لذا باید جمله «و کان حسن التخصیص» و جمله بعدی را به هارون بن عبدالعزیز بدانیم، نه پسر وی (علی).

رساله وزیر مغربی در معرفی اصل و نسب و زندگی علمی خود

وزیر مغربی، در بغداد به گرایش به مذهب اسماعیلی - که حاکمان مصر حامیان

۱. همان، ص ۱۰۷۵/۴۰۵.

۲. بغیة الطلب، ج ۶، ص ۲۵۳۵. گفتنی است که تحریف عبارت نجاشی سبب شده که در کتاب شریف الذریعة ج ۲۲، ص ۱۲۳، وزیر مغربی، حسین بن علی بن حسین بن محمد بن هارون بن عبدالعزیز معرفی شود. البته اگر از تحریز، یا اشتباه نجاشی هم در گذریم، چون واژه «جد» می‌تواند به جد مادری نیز اطلاق شود، نباید چنین سلسله نسبی برای وزیر مغربی ساخت. گذشته از این که اساساً نجاشی، خود محمد (جد وزیر مغربی) را فرزند یوسف معرفی کرده است. (رجال نجاشی، ص ۶۹، رقم ۱۶۷).

آن بوده‌اند- متهم می‌شود. لقب مغربی، بهترین شاهد برای ارتباط وی با مصریان به شمار می‌آمده است. وزیر مغربی، در دفاع از خود، رساله‌ای می‌نویسد تا به قادر، خلیفه عباسی عرضه شود. بخش آغازین این رساله را ابن عدیم در کتاب بغیة الطلب نقل کرده است.^۱

به سبب اهمیت این رساله در شناخت وزیر مغربی و خاندان وی، به ترجمه و نقل بیشتر این رساله- که بیوگرافی خودنوشت وزیر است- می‌پردازیم:

وی در آغاز، با اشاره به اتهامی که به وی زده شده، به توضیح نسب مغربی خود- که زمینه‌ساز چنین اتهامی شده است- پرداخته، و می‌نویسد:

«خاندان ما، در اصل در بصره بوده و در فتنه بریدی به بغداد انتقال یافته‌اند. جد پدرم، ابوالحسن علی بن محمد، دیوان مغرب را عهده‌دار بوده است؛ لذا به لقب مغربی منسوب شده است. جد پایین‌تر من، در بغداد، در سوق العطش زاده شد و نشو و نما کرد. او کارهای مهم بسیاری را عهده‌دار شد، از جمله، هنگامی که محمد بن یاقوت بر امور مملکت چیره شد، کار وی را بساخت.

دایی پدرم، ابو علی هارون بن عبدالعزیز، اوارجی معروف -که متنبی او را مدح گفته - در مصاحبت ابوبکر محمد بن رائق بوده است. هنگامی که ابوبکر بن رائق در موصل گرفتار شد، جدم و دایی پدرم به شام رفتند و با اخشید دیدار کردند. پدرم و عمویم- که خداوند رحمتشان کند- در مدینه السلام (بغداد) ماندند. آن دو، در این هنگام کم سال بودند تا این که گام‌های شیوخشان در آن دیار (شام) استوار شد.^۲ اخشید، غلام نامدار خود را- که به فاتک مجنون معروف است و متنبی او را ستوده است - فرستاد. وی آن دو و مربوطان (یا سرپرستان^۳) آنها را به رحبه آورد و از طریق شام، به مصر برد. این گروه، در مصر اقامت گزیدند، تا وقتی که حاکم چیره دست بر مصر تجدید قوا کرد، که همگی از آنجا منتقل شده و در مدت حیات سیف الدوله ابوالحسن بن حمدان در پناه وی زیستند. جد من

۱. بغیة الطلب، ج ۵، ص ۲۵۳۵ و به نقل از آن: *الوزیر المغربی*، ص ۱۹۸.

۲. ظاهراً مراد از شیوخ، همان جد و دایی پدر وزیر است. این عبارت، علت همراه نبرد پدر و عموی وزیر را توضیح می‌دهد که مسافران شام، هنوز اوضاع خود را سامان یافته ندیده بودند، لذا مصلحت دیدند خردسالان را همراه نبرند.

۳. عبارت چایی بغیة الطلب، چنین است: «فحملها (محملها) و من بلیهما».

بر امور سیف الدوله چیره شد؛ چنان که ستایش‌های ابی نصر بن نباته درباره وی، گواه این امر است. پس از وی، پدرم نیز بر امور سیف الدوله و فرزندانش تسلط یافت. مدایح ابن العباس نامی در حق وی، بر این مطلب دلالت می‌کند. سپس بین آن دو اختلاف افتاد؛ اختلافی که نظیر آن در بین همراهان در دنیا اتفاق می‌افتد. پدرم، از او کناره گرفت و از رحبه به قصد مدینه لسلام به انبار رفت. وقتی به انبار رسید، اوضاع عراق را مضطرب و بهاء الدوله را در آغاز کار خود، پیروز یافت، لذا از اقامت در آن شهر بیمناک شد و خطر را به جان خرید. به قصد شام راهی شد، تا از احوال ما خبر گیرد و بتواند اسیران ما را آزاد کند؛ زیرا ما پس از وی، در حلب درمانده بودیم. وی سپس در مصر، به منزلت معروف خود رسید و ای کاش چنین امری اتفاق نمی‌افتاد؛ زیرا پایان آن، سم کشنده و سرانجامش نابودی و از ریشه در آمدن بود. من نیز در پی آن انتقال یافتیم.

مادر من، اهل عراق بوده و تا کنون، در نعمانیه املاکی داریم که از او به ارث ما رسیده است؛ پس ما در مصر زائر بودیم و هنگام انتقال به عراق، آنجا وطن گزیده و انس گرفتیم.

این داستان اصل و نسب (من) است که در آن اشتباه رخ نموده و آن را به شکلی نادرست ارائه داده‌اند. حال از مذهب خویش یاد می‌کنم:

من از کودکی با کتب حدیث و حفظ قرآن و دیدار فقها و هم‌نشینی علما نشو و نما کرده و تغذیه شدم. به خدا سوگند! در آن شهرها هرگز سفره و سوری جز در عروسی ندیدم و تنها به امور علمی یا دینی مشغول بودم. از نوشته‌های من، اکنون پاره‌ای سالم مانده است که اشتغال به دین استوار و پایداری‌ام را در درست‌ترین راه می‌رساند، زیرا کتابی از کتب سنت نیست که به روایت آن احاطه نداشته و در درایت آن نکوشیده باشم. اکنون دو نسخه از موطأ مالک را در اختیار دارم که به دو طریق آن را سماع کرده‌ام. بر این دو نسخه، دست‌خط دو استاد دیده می‌شود همچنین صحیح مسلم و صحیح بخاری و جامع سفیان و مسانید عده‌ای از تابعین را در دست دارم. من بحمدالله - املای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آن و گزیده‌هایی از کتب صحاح - که به نام آنها اشاره شد - دارم. کتاب مزنی را از طحاوی از مزنی شنیدم. احادیثی که صبحگاهان، همچون کلاغان، به قصد شنیدن آنها می‌رفتم و عیش دنیا را برای آنها کنار می‌گذاشتم، از شمارش بیرون است».

وزیر مغربی، با این توضیحات، نادرستی گمان‌های باطل را در حق خود نشان می‌دهد.

توضیح نکاتی از رساله فوق

اول: مادر وزیر مغربی - که در نعمانیه املاکی داشته و این املاک، به وزیر مغربی به ارث رسیده است - فاطمه، دختر ابوعبدالله نعمانی است.^۱ ما، پیش‌تر درباره لقب نعمانی و وجه انتساب نعمانی به آن، احتمالاتی مطرح کرده و، نتیجه روشنی ارائه نکردیم.^۲ متن بالا، دلیل روشنی بر انتساب نعمانی به نعمانیه است. بدین ترتیب، بحث ناتمام ما، به انجام رسیده و پرونده این بحث بسته می‌شود.

دوم: سرانجام خاندان وزیر مغربی در مصر، تلخ و دردناک بود. حاکم عبیدی، پدر و عموی وی را به کشت و در جست‌وجوی فرزندان پدر وی برآمد. دو برادر وزیر مغربی را یافت و به قتل رساند. وزیر مغربی پنهان شد و به لطایف الحیل از مصر گریخت. پس از آن، در صدد انتقام از حاکم مصر برآمد. این بخش حیات وزیر مغربی، فصل مهم زندگی سیاسی وی بوده که به اجمال، به آن اشاره خواهیم کرد.

سوم: وزیر مغربی، در این رساله در صدد القای باور خود به مذهب اهل تسنن است؛ ولی این امر - بی‌تردید - از روی تقیه بوده است و در تشیع او شکی نیست.^۳ ترجمه وی در رجال نجاشی که فهرست مصنفان شیعه است - خود دلیل گویایی بر تشیع او است. ابوجعفر بصری نقیب تأییدی می‌کند که وزیر مغربی، استاد ابن ابی الحدید بوده است.^۴ علاقه خاطر وی به اهل بیت علیهم‌السلام از وصیت دفن در جوار حضرت امیر علیه‌السلام و تلاش وی برای عملی شدن این وصیت، آشکار است.^۵ مهم‌ترین دلیل تشیع وی، اشعار وی در فضیلت امام علی علیه‌السلام و تصریح به غصب حق آن

۱. رجال نجاشی، ص ۶۹، رقم ۱۶۷.

۲. مجله انتظار، شماره ۷، ص ۴۰۱-۴۰۳.

۳. ر.ک: وزیر مغربی، ص ۸۹-۹۰.

۴. شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۷.

۵. وزیر مغربی، هنگامی که مرگ خویش را نزدیک یافت، به تمام امیران و رؤسای که بین او و کوفه بوده‌اند نامه نوشت که کنیز دلیند وی وفات کرده و تابوتش به حرم امیر منتقل می‌شود غرض وی از این تدبیر، آن بوده که کسی از مرگ وی باخبر نشده و متعرض تابوتش نشود. تابوت وزیر مغربی، همراه این نامه به سمت کوفه حمل شد. همه گمان کردند این تابوت کنیز است. بدین ترتیب، جنازه به کوفه انتقال

تصریح به غصب حق آن حضرت از سوی خلفای نخستین و هجو آنها است! ما برای تیمن قطعه کوتاهی از اشعار وی را نقل می‌کنیم:

صلی علیک الله یا من دنا	من قاب قوسین مقام النبیه
اخوک قد خولفت فیه کما	خولف فی هارون موسی اخیه
هل برسول الله من اسوة	لم یقد القوم بما سن فیه ^۲

در این اشعار، به حدیث منزلت اشاره شده است که در آن، پیامبر، منزلت حضرت علی را نسبت به خود، بسان منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی دانسته است.

جالب است که وزیر غربی، در متن رساله خود از تصریح به اعتقاد به مذهب اهل تسنن خودداری ورزیده است. ظاهراً این کار بدین سبب بوده که نیازی ندیده به دروغ باور خود را نشان دهد؛ زیرا مشکل وی با توره برطرف می‌شد. عبارت توره‌آمیز فوق، خود می‌تواند نشانه از استواری وی در تشیع باشد که حتی در شرایط تقیه هم از دروغ اجتناب ورزیده است.

چهارم: گویی تقیه‌آمیز بودن این رساله، سبب شده که وزیر مغربی در هنگام یاد از مادر خود، از ذکر این نکته که وی دختر ابوعبدالله نعمانی - دانشمند نامی شیعی - است، خودداری ورزد؛ ولی ابن خلکان، در رساله ادب الخواص این نسبت را ذکر کرده است.^۳

پنجم: در این رساله، به تلاش شبانه روزی او در علم آموزی اشاره شده است. پدر وی بر این مطلب گواهی می‌دهد:

یافت و در حرم حضرت امیر علیه السلام به خاک سپرده شد (بغیة الطلب، ج ۶، ص ۲۵۵۵). البته گفته شده که وزیر مغربی وصیت کرده در پایین پای حضرت امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شود و دو بیت شعر هم برای نوشتن بر بالای سر خود سروده (الوزیر المغربي، ص ۱۵۲)؛ ولی ظاهراً وی از این وصیت صرف نظر کرده است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۷ (و به نقل از آن، در وزیر المغربي، ص ۱۳۶۰، ابیات ۱۳ - ۲۷) و نیز وزیر المغربي، ص ۱۲۷ و ص ۱۴۸ به نقل از اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶).

۲. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۱۶؛ وزیر المغربي، ص ۱۵۸؛ البته در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۲۳ بیت سوم و دوم را با اختلافی در الفاظ به رئیس ابو یحیی بن وزیر ابولقاسم المغربي نسبت داده است.

۳. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۲.

یادداشت پدر وزیر مغربی

پدر وزیر مغربی، علی بن الحسین در پشت نسخه‌ای از اختصار اصلاح المنطق (نگارش وزیر مغربی) درباره‌ی وی آورده است:

او - که خدایش سالم بدارد و به جایگاه صالحان رساند - اول طلوع آفتاب روز یکشنبه، ۱۳ ذی الحجة، سال ۳۷۰ زاده شد. قرآن و برخی کتب مخصوص لغت و نحو و حدود ۱۵ هزار بیت شعر از اشعار برگزیده کهن را از بر ساخت. شعر سرود و نثر (ادبی) نگاشت. و در خط به مقامی رسید که همگان از رسیدن به آن ناتوانند. از حساب و جبر و مقابله و مقدمات (لازم برای کتابت) آن قدر فراهم آورد که هر کاتبی با کمتر از آن، از دیگران بی‌نیاز می‌شود. تمام این‌ها پیش از پایان چهارده سالگی وی بوده است...^۱

در ادامه، توضیحی درباره‌ی کتاب *اختصار اصلاح المنطق* آمده که پیش‌تر نقل شد.

۱. بغیة الطلب، ج ۶، ص ۲۵۳۷؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۳.

